




HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	Vol. 54, No. 2: Issue 109, Autumn & Winter 2022-2023, p.205-232	
Online ISSN: 2538-4171	 Print ISSN: 2008-9112	
Receive Date: 2017-04-19	Revise Date: 2017-07-24	Accept Date: 2021-11-03
DOI: 10.22067/epk.2021.43183.0	Article type: Original	

The Proofs of the Infinitude of the Necessary and its Mutual Implication with the Individual Unity of Existence

Hojjat As'adi (corresponding author)

PhD student of Ferdowsi University of Mashhad

Email: javareshki@um.ac.ir

Dr. Abbas Javareshkian

Associate professor of Ferdowsi University of Mashhad

Dr. Sayyed Murtaza Hosseini Shahrudi

Professor of Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

One of the main concepts in the words of philosophers used in metaphysics in its particular and general sense and in natural philosophy is infinitude with its different types. In the meantime, the sense appropriate for the Necessary is the infinite in terms of intensity which must be interpreted correctly. What is meant by infinite in terms of intensity is existential vastness and intensity. This interpretation is based on the specific principles of Mullā Ṣadrā's philosophy, such as the ontological primacy of existence, particular gradation in its particular sense, causality in the sense of manifestation, and the simple reality. There are many proofs for God's infinitude, whose most important consequence is proving the individual unity of existence. Analyzing the individual unity of existence leads us to conclude that there is a mutual implication between these two concepts, meaning that one can infer each from the other, and all the positive proofs for each will work for the other.

Keywords: infinite, infinite in terms of intensity, individual unity of existence, Mullā Ṣadrā.



HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/	سال ۵۴ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۹ - پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ص ۲۳۲ - ۲۰۵
شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۷۱	شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۲	تاریخ بازنگری: ۱۳۹۶/۰۵/۰۲
DOI: 10.22067/epk.2021.43183.0	تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۱/۳۰
	نوع مقاله: پژوهشی

ادله اثبات عدم تناهی واجب تعالی و تلازم آن با وحدت شخصی وجود (بر اساس نگاه صدرایی)

حجت اسعدی (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد

Email: javareshki@um.ac.ir

دکتر عباس جوارشکیان

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

یکی از مفاهیم جاری در بیان فلاسفه و مورد استفاده در الهیات به معنای اعم و اخص و طبیعات، مفهوم نامتناهی است که انواع گوناگونی دارد. در این میان، معنای قابل اطلاق به واجب تعالی، نامتناهی شدی است که باید تفسیر صحیحی از آن ارائه شود. مراد از نامتناهی شدی، وسعت و شدت در وجود است. این تفسیر مبتنی بر مبانی خاص فلسفه صدرایی چون اصالت وجود، تشکیک خاص الخاصی، علیت به معنای تشان و بسیط الحقیقه است. نامتناهی بودن خداوند دلایل متعددی دارد که مهم ترین ثمره آن، اثبات وحدت شخصی وجود است. از وحدت شخصی وجود، به دست می آید که میان این دو تلازم است؛ یعنی از هر یک می توان دیگری را نتیجه گرفت و تمام دلایل مثبت هر یک، مثبت دیگری نیز خواهد بود.

کلیدواژگان: نامتناهی، نامتناهی شدی، وحدت شخصی وجود، ملاصدرا

مقدمه

اصل الأصول تمام معارف دینی، آموزه‌های توحیدی است؛ اگر انسان آن‌ها را به‌گونه‌ای صحیح و عمیق فرانگیرد، در فهم سایر تعالیم دینی دچار مشکل می‌شود. یکی از بنیان‌های معارف الهی و باور موحدان، اعتقاد به وجود نامتناهی است، باور به خداوندی مبرّأ از هرگونه نقص و ضعف و دارای تمام کمالات موجود به‌نحو مطلق که در هستی، نامتناهی است و حدّ و تناهی از مرتبه وجود او منتفی است. حکمای اسلامی بر این باورند که خداوند، واجب‌الوجود و علت هستی بخش همه جهان است و ذات و صفات او در مرتبه اطلاق و لاحدی است.

«عدم تناهی» از لوازم وجوب وجود و از صفات ذاتی حق است که مورد اتفاق عقل و نقل است؛ هم فلاسفه و متکلمین بر آن برهان اقامه کرده‌اند و هم در آیات و روایات و ادعیه و اوارد به تصریح و تلویح بدان تأکید شده است و مهم‌ترین ثمره آن اثبات وحدت شخصی وجود به‌عنوان دقیق‌ترین تلقی هستی‌شناسانه در تبیین نظام هستی و رابطه حق و خلق است، نتیجه‌ای که صدرالمতألهین مظهر تسمیم و حکم تکمیل فصّ حکمت متعالیه را به آن و ایستار به حقیقت آن و التزام به لوازم منتهی از آن می‌داند (صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیه، ۲/۲۹۲). باید توجه داشت که بر وحدت شخصی وجود دلایلی بر مبنای «قاعدۀ بسیط الحقیقه» (رک: همان، ۳۸۶؛ جوادی آملی، ریحق مختوم، ۵۸۷/۹)، بر مبنای «علّیت به معنای تشّان» (رک: صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیه، ۲/۳۰۰-۳۰۱)، هم چنین بر پایه «انتزاع وجود از واجب تعالی بدون هرگونه حیثیتی» (رک: قمشه‌ای، ۶۳؛ آشتیانی، ۱۶۵-۱۷۰) اقامه شده است، اما در این نوشتار به‌طور خاصّ از منظر عدم تناهی واجب تعالی به این مسئله می‌پردازیم و برآنیم با تبیین و تحلیل نامتناهی، نخست معنای قابل صدق بر خداوند متعال را اختیار نموده، سپس وحدت شخصی وجود را اثبات کنیم و پس از آن تلازم میان وحدت شخصی و نامتناهی را بیان نماییم.

طرح مسئله

پروردگار عالم نامتناهی است و هیچ‌گونه حدّ (وجودی و ماهوی)^۱، تعین و تقیدی در او راه ندارد، او در هر وعاء مفروضی، تحقق و ازلّیت داشته و در طول و عرض و عداد و قبال او موجودی نیست.

۱. حدّ دارای دو معناست: یکی «حدّ وجودی» به معنای تناهی، کرانه و اندازه داشتن، دیگری «حدّ منطقی» به معنای حدود ماهوی که با تعریف جنسی و فصلی تألیف می‌شود (ابن‌سینا، برهان شفاء، ۴)، بنابراین موجود نامحدود دوگونه تصور دارد؛ نخست موجودی که حدّ وجودی ندارد، دوم موجودی که حدّ ماهوی ندارد تا از حدود او ماهیت انتزاع شود. از این‌رو می‌توان نامحدود را با نامتناهی برابر دانست؛ با این ملاحظه که نامحدود در این‌جا مطلقاً دارای حدّ نمی‌باشد.

پذیرش و تحلیل «عدم‌تاهی»^۱ حق تعالی ما را رهنمون می‌شود به انحصار وجود و موجود در شخصی واحد. این مسئله بنا بر مبانی خاص حکمت متعالیه و از طریق برهانی که حدوسط آن عدم‌تاهی حق است، اثبات می‌شود. گرچه این برهان در آثار صدرا تصریح نشده است؛ اما مضامین آن را می‌توان از کلمات وی در مواضع متعددی از آثارش استنباط نمود. مقاله حاضر به این مسئله می‌پردازد که تحلیل نهایی ملاصدرا از رابطه حق و خلق، چگونه با بهره‌گیری از «عدم‌تاهی» حق تعالی اثبات می‌شود؟ ادله اثبات عدم‌تاهی چیست؟ آیا می‌توان به تلازم میان وحدت شخصی و عدم‌تاهی قائل شد؟ وجود فعل چگونه با نامحدود بودن خداوند سازگار می‌شود؟

پیشینه بحث

در خصوص مبحث عدم‌تاهی واجب تعالی، جواد جعفریان و محمد مهدی گرجیان در مقاله‌ای با عنوان «بررسی مفهوم نامتناهی در کلام و فلسفه اسلامی و اطلاق آن بر خداوند» (۱۳۹۳) به خوبی معناشناسی «نامتناهی» در کلام حکما و فلاسفه را بیان می‌کند و سه رویکرد در اطلاق نامتناهی بر واجب را مورد بررسی قرار می‌دهد. در مقاله دیگری با عنوان «بررسی و تحلیل برهان عدم‌تاهی خداوند متعال» (۱۳۹۳) نوشته موسی ملایری و امیرحسین موسوی، بعد از بررسی و دفع اشکالات برهان نامتناهی، از آن به‌عنوان اصلی‌ترین دلیل در اثبات وحدت شخصی وجود استفاده می‌شود. ما در این نوشته به دنبال استنباط دیدگاه نهایی صدرالمتألهین در خصوص عدم‌تاهی واجب هستیم و با استفاده از اصول و مبانی حکمت متعالیه، با ذکر براهینی به اثبات عدم‌تاهی حق تعالی می‌پردازیم و در اثبات وحدت شخصی وجود از آن بهره می‌جویم و قائل به تلازم وحدت و عدم‌تاهی در واجب تعالی هستیم.

نامتناهی در اصطلاح

نامتناهی، اصطلاح فنی ریاضیات، فیزیک، کلام و فلسفه است، برای جلوگیری از خلط معنای موردنظر با سایر معانی، لازم است کاربرد آن در هر یک از این علوم اجمالاً بیان شود.

نامتناهی ریاضی

«نامتناهی» ریاضی عبارت است از هر کمیتی که بیش از آن نیز قابل فرض باشد و پایانی نداشته باشد،

۱. متناهی از جهت لفظی، ایجابی و غیرمتناهی سلبی است، اما از لحاظ معنایی، متناهی معنایی عدمی و نامتناهی معنایی ایجابی دارد، زیرا سلب نهایت در واقع سلب سلب و مساوی با ثبوت است. لذا هر چند به لحاظ ظاهر و لفظ، متناهی حالت ایجابی و نامتناهی حالت سلبی دارند، اما در معنا عکس یکدیگرند (رک: سهروردی، ۱۸۱/۱-۱۸۱).

این معنا در اعداد طبیعی که تعداد نامتناهی دارد، به وضوح دیده می‌شود (مصاحب، ۳۲۸/۱-۳۲۹)، زیرا هر قدر در شمارش پیش رویم مثلاً تا عدد n عدد $n+1$ عدد طبیعی دیگری است که هنوز به آن نرسیده‌ایم؛ بنابراین رده اعداد طبیعی، یکی از اندازه‌های اصلی بی‌نهایت است. باید افزود، مفهوم نامتناهی در ریاضیات به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود، از جمله مهم‌ترین آن موارد، دو حوزه بسیار مهم تئوری اعداد (رک: همان‌جا) و تئوری مجموعه‌ها^۲ (Hrbacek & Jech, 65-66) است.

اما مقصود ما از نامتناهی، این تعریف نیست، زیرا مقصود از عدم تنهای ریاضی در تمامی موارد، نامتناهی لایقی و بالقوه است و نه بالفعل وجودی، که در ساحت خداوند متعال جاری باشد.

نامتناهی در فیزیک

نامتناهی در فیزیک در مواضع مختلف، تعاریف مختلفی دارد، اما آنچه از مجموع آن‌ها به دست می‌آید عبارت است از هر کمیتی که قابل تعیین و اندازه‌گیری نباشد (رک: هاپوودجینز، ۱۱۳-۱۱۲)، بر این اساس کمیتی که حد و حدودش قابل اندازه‌گیری نباشد، یا دست‌کم برای ما قابل تعیین نباشد، نامتناهی خواهد بود. این مطلب شباهت زیادی به نامتناهی مجازی در سخنان ابن‌سینا دارد که بدان اشاره می‌کنیم. اما تفصیل بحث از تنهای و عدم تنهای را می‌توان در مباحث تقارن فضا-زمان^۳، هاردون^۴ و کوآرک‌ها^۵ جستجو کرد؛ نظریات انبساط فیزیکی جهان (Martin & Shaw, 131-160)، مرگ حرارتی و افق ذرات (همان، ۵۷-۸۳) که در کیهان‌شناسی بسیار مورد توجه است، مدل‌هایی برای بیان نامتناهی در فیزیک است.

تعریف نامتناهی فیزیکی نیز با چالشی روبه‌رو است، این‌که؛ آیا کمیت غیر قابل تحدید، ذاتاً و بر حسب طبیعت خود تعیین‌ناپذیر است یا چون خارج از طاققت بشر است و ابزار اندازه‌گیری آن هنوز به دست نیامده است، به عدم تنهای آن حکم می‌شود و الا در اصل قابل اندازه‌گیری است؟ چنان‌که بسیاری از پدیده‌ها در گذشته قابلیت اندازه‌گیری نداشتند، اما امروزه به راحتی سنجیده می‌شوند. چنین تعبیری به گفته شیخ‌الرئیس

۱. شاخه‌ای از ریاضیات محض که پیرامون خواص اعداد صحیح بحث می‌کند. در تئوری اعداد، «نامتناهی» به عنوان عنصری مستقل از اعداد، به دستگاه اضافه می‌شود برای تعمیم و تسهیل بسیاری از مطالب آنالیز ریاضی (مصاحب، ۳۲۸/۱).

۲. در تئوری مجموعه‌ها، مفهوم «بی‌نهایت» یک ویژگی خاص برای مجموعه‌ها است که آن‌ها را به متناهی و نامتناهی تقسیم می‌کند؛ بنابراین مجموعه‌ای مانند X هنگامی نامتناهی خوانده می‌شود که زیرمجموعه‌ای سیره مانند Y از X چنان موجود باشد که بتوان با تابعی یک‌به‌یک و پوشا هر عضو از Y را به عضوی از X نسبت داد، در غیر این صورت آن را مجموعه متناهی نامند (همان‌جا).

3. Semantic Space Time
4. Hadron
5. Quark

تسامح عرفی است و در فلسفه قابل اعتناء نیست (ابن سینا، شفاء، ۲۱۰/۴)، علاوه بر این، ایراد تعریف نامتناهی ریاضی، در این جا نیز وارد است و مانع اتصاف ذات حق به این نوع نامتناهی می شود.

نامتناهی در فلسفه و کلام اسلامی

«نامتناهی» واژه‌ای سلبی، حاصل ترکیب حرف سلبی «نا» با واژه ثبوتی «متناهی» است. ادیبان در وضع لغات در اغلب موارد، الفاظ را بازاء معانی محصّل وضع می کنند و رفع آن را با ادات نفی به کار می برند. حال اگر الفاظ یاد شده از مفردات باشند، آن را محصّله و بسیطه گویند و اگر با ادات نفی همراه شوند، برای دلالت بر رفع آن معانی، آن را معدوله نامند (طوسی، ۶۷)، بنابراین واژه «نامتناهی» و نظیر آن «معدوله» هستند و اگر در قضیه (موجبه یا سالبه) واقع شوند، آن را معدوله می سازند. ارتباط معنایی واژگان معدوله با واژگان ثبوتی خود، تابع وضع قرارداد است (ابن سینا، اشارات و تنبیها، ۱۲۳/۱؛ طوسی، ۱۷ و ۱۰۱)؛ از این رو برای فهم معنای اصطلاحی نامتناهی در فلسفه و کلام باید به سخنان فلاسفه و متکلمان مراجعه نمود.

دیدگاه متکلمین

متکلمان بنابر منقولات زیادی که در خصوص عدم تناهی و محدودیت حق تعالی وجود دارد، این امر را پذیرفته و در پی تفسیر آن برآمدند؛ ابوالحسن اشعری بر این باور است که تمام متکلمان معتزلی در نامتناهی و نامحدود بودن حق تعالی اجماع نظر دارند (اشعری، ۲۱۶/۱). شهرستانی می گوید: «تناهی مکان و زمان مقتضی تناهی باری تعالی نیست، زیرا نسبتی بین حق و مکان، مکانیات و زمانیات وجود ندارد» (شهرستانی، ۲۴/۱)، حق تعالی به نحو دیگری نامتناهی است، اما توضیحی در این باب نمی دهد. فخر رازی اطلاق نامتناهی بر خداوند را از سه حیثیت ذات و صفات و دوام وجودی تبیین می کند (فخر رازی، المطالب العالی، ۷۷-۷۹) و نامتناهی در خداوند را به معنای سلب مطلق می داند؛ یعنی ذات حق شأنیت اتصاف به تناهی و عدم تناهی را ندارد و این دو وصف از ذات او مرتفع است (همان جا؛ همو، المباحث المشرفیه، ۱۹۱/۱). غزالی نیز حق را موجودی ازلی ابدی بدون نهایت معرفی می کند (غزالی، ۱۶۱). جرجانی معتقد است که تمام اوصاف خداوند دارای سه ویژگی وحدت، قدم و عدم تناهی است (جرجانی، ۵۸/۸) و تفسیر عدم تناهی را به مانند فخر بیان می کند. علامه حلی نیز در وصف نامتناهی بودن حق می گوید: «برای الله تعالی نهایی وجود ندارد، چنان که از برای نقطه نهایی نیست، زیرا معنای مصحح صدق تناهی که همان کم باشد، از آن دو سلب می شود» (حلی، ۳۷۱/۱) در میان فلاسفه، شهرزوری نیز مانند متکلمان خداوند را نامتناهی به معنای سلب مطلق می داند (شهرزوری، رسائل الشجره الإلهیه، ۲۰۶/۳).

دیدگاه فلاسفه

نامتناهی در فلسفه، در دو بخش کاملاً متفاوت به کار رفته است، یکی در حوزه طبیعیات و بحث مقولات، دیگری در الهیات به معنای اخص؛ در این بخش نیز که محل بحث ماست، دو تلقی از عدم تناهی واجب وجود دارد؛ یکی برپایه تشکیک در وجود، دیگری برپایه تشکیک در مظاهر وجود. از این رو برای روشن شدن معنای صحیح از عدم تناهی واجب تعالی، اقسام مذکور را بیان می‌نماییم.

نامتناهی در طبیعیات و مقولات

«نامتناهی»^۱ در اصل واژه‌ای یونانی به معنای بی حد و مرز است، نخستین بار توسط حکمای یونانی برای توصیف ماده‌المواد به کار رفته است؛ گویا آنآکسیمندر (۶۱۰-۵۴۶ ق.م) اولین شخصی است که از نامتناهی بهره برده است، او اصل و مبدأ تمام اشیاء را «بی نهایت» می‌نامد (بریه، ۵۰). مراد او از بی نهایت چیزی است که از حیث عظم و شکوه حد و حصری ندارد، پس از آنآکسیمنس هوای نامتناهی را مبدأ همه چیز می‌داند (همان، ۵۶). ملیسوس شاگرد پارمنیدس هم موجود را نامتناهی در زمان و مکان معرفی می‌کند (ورنر، ۲۷). آخرین دیدگاه‌های فیلسوفان قدیم در باب عدم تناهی در آراء لویکیپوس و به دنبال آن دموکریتوس در قول به اجزاء لایتجزاء، جلوه‌گر است. مراد از نامتناهی در تمامی موارد مذکور، نامتناهی کمی است. در نهایت مبحث تناهی و عدم تناهی در ارسطو به انسجام معقولی می‌رسد. او در کتاب طبیعیات بعد از نقل و نقد آراء پیشینیان خود و بیان خاستگاه باور به نامتناهی (رک: ارسطو، ۱۱۴-۱۱۰) و توالی فاسد انکار عدم تناهی (رک: همان، ۱۲۰)، تفصیلاً به تعریف و تبیین مسئله می‌پردازد و با ارائه دو تقسیم از نامتناهی، یکی از جهت بالفعل و بالقوه بودن (رک: همان، ۱۲۱-۱۲۰) و دیگری به لحاظ افزایش و تقسیم (رک: راس، ۱۳۶)، غیرمتناهی کمی را انسجام می‌بخشد. او نامتناهی را هم چون موجودی بالذات و جدا که محسوس هم نباشد، ممتنع دانسته و تنها نامتناهی در قوه را ممکن می‌داند. ارسطو عدم تناهی در کتاب طبیعیات را خاص امور کمی می‌داند و آن را چنین معنا می‌کند: «چیزی که گذریافتنی^۲ است، ولی گذرهای آن بی پایان است» (ارسطو، ۱۱۳)؛ بنابراین نامتناهی در نظر او عبارت است از آنچه نخست دارای کمیت و یا قابلیت اتصاف به آن را داشته باشد، دوم تقسیم‌پذیری بی حد و حصر داشته باشد. تلاش ارسطو در بیان مسئله و تقسیم مذکور، نخست اثبات نامتناهی بالقوه در ماده و مادیات است، و دوم اثبات عدم

1. Apeiron

۲. مراد از گذریافتنی و گذرناشدنی، تقسیم‌پذیری و تقسیم‌ناپذیری است.

وجود بالفعل نامتناهی گذرناکردنی در جهت افزایش، در عرصه طبیعت است.

اوج نظرات حکما در خصوص نامتناهی در اصطلاح کمیّتی، در آراء ابن سینا جلوه‌گر است و پسینیان بالاتفاق آراء او را پذیرفته‌اند، او «نهایت» را به معنای پایان و وصف امور کمیّتی می‌داند و در تعریف آن می‌گوید: «چیزی که شیء به واسطه آن دارای کمیّت و مقدار می‌شود به نحوی که وراء آن، شیئی از آن وجود ندارد» (ابن سینا، الحدود، ۲۵۳؛ همو، شفاء، ۲۱۹/۴) و در تعریف نامتناهی می‌گوید: «کمیّتی که هر اندازه از اجزای آن أخذ شود، باز چیزی از آن را می‌یابی که در خارج است و تکرار نشده است» (همان دوجا)، این کاربرد از نامتناهی در بخش طبیعیات و بخش مقولات در ذیل بحث از کمّ مطرح می‌شود. بنابراین در این جا تناهی و عدم تناهی از اعراض ذاتی لاحق بر کمّ، ذوکمّ و آنچه بالعرض و به سبب کمیّت آثارش به کمّ تعلق دارد، می‌باشد (رک: ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ۱۷۵/۳؛ همو، النجاة، ۲۴۴؛ شهرزوری، الشجرة الإلهية، ۳۶۸/۳؛ صدر المتألهين، الحکمة المتعالیة، ۱۲۱/۴).

شیخ در فن یکم سماع طبیعی از طبیعیات شفاء، بیان تفصیلی معنا و کیفیت نامتناهی در اجسام طبیعی و احوال آن (حرکت و سکون) را آغاز می‌کند (ابن سینا، شفاء، ۲۰۹/۴)، او معتقد است نامتناهی هم وصف اجسام و احوال اجسام، و هم وصف مجردات است؛ وی می‌گوید ما در طبیعیات، پیرامون عدم تناهی مجردات و سایر صفات آن‌ها سخن نمی‌گوییم، زیرا اولاً موضع بحث سزاوار طرح آن نیست، ثانیاً دلایلی که بر تناهی و عدم تناهی اقامه می‌شود، تنها در مادیات جاری است. شیخ معنای دیگری از نامتناهی را در عنوان فصل هفتم الهیات شفاء بیان می‌کند (همان، ۳۶۲/۱)، ولی تحلیلی از آن ارائه نمی‌دهد.

بنابراین ابن سینا سخن از تناهی و عدم تناهی را در کمیّات صاحب وضع^۱ و هم چنین اعدادی که در وضع یا طبع صاحب ترتیب هستند، بیان می‌دارد (همان، ۲۰۹/۱-۲۱۰) و می‌گوید: «هر امر متصل موجود الذات دارای وضع و هم چنین عدد مرتب^۲ الذات^۳ که با دیگری معیّت دارد، محال است غیر متناهی باشد» (ابن سینا، النجاة، ۲۴۴)؛ یعنی شیخ سه شرط فعلیت، ترتّب و معیّت اجزاء را جزء شروط تحقق نامتناهی بالفعل می‌داند و چنین نامتناهی‌ای را در کمیّات محال می‌داند، سایر حکمای مسلمان نیز این شروط را بیان داشته‌اند. (رک: شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ۱۷۷؛ میرداماد، قیسات، ۲۲۷؛ صدر المتألهين، الحکمة المتعالیة، ۱۴۴/۲؛ سبزواری، شرح منظومة حکمت، ۱۷۳-۱۷۲). سپس متذکر

۱. با این توضیح زمان خارج می‌شود، زیرا دارای وضع و اشاره حسی نیست؛ ایشان نامتناهی در حرکات و زمان را در بخش دیگر طبیعیات شفاء بیان می‌دارد (همان، ۱۷۷/۴).

۲. یعنی برخی در ذات خود بر برخی دیگر تقدم بالطبع دارد.

می شود اشیائی که وجود بالفعل آن‌ها ممتنع است، چنین نیست که تحقق نامتناهی در آن‌ها در همهٔ وجوه محال باشد، بر این اساس، عدد^۱ و حرکات^۲ نامتناهی اند. عدم تناهی آن‌ها نیز دارای نحوی از وجود است و آن وجود بالقوه است، قوه بدین معنا که اعداد یکی پس از دیگری می آیند و حدّ یقفی ندارند، نه قوه به معنای آن چه به سمت فعلیت خارج می شود (ابن سینا، النجاة، ۲۴۶-۲۴۵).

تقسیمات نامتناهی کمی

شیخ برای مشخص شدن معنای نامتناهی در امور طبیعی، تقسیمی به ترتیب زیر ارائه می دهد که در بردارندهٔ تمام اقسام عدم تناهی کمی است:

نامتناهی گاه به معنای حقیقی و گاه به معنای مجازی است، نامتناهی حقیقی نیز گاه به معنای سلب مطلق و گاه به معنای سلب ملکه (سلب عدولی) است و سلب ملکه نیز دو وجه دارد. (رک: ابن سینا، شفاء، ۲۰۹/۴-۲۱۰) ما این تقسیم را با تغییراتی به نحوی بیان می داریم که جامع تمام معانی مذکور در لسان حکما باشد.

اقسام نامتناهی قابل فرض در کمّیات به ترتیب است:

۱- نامتناهی مقداری عبارت است از هرگونه وصف عدم تناهی مقداری قابل فرض که شامل اقسام زیر است:

۱-۱- نامتناهی مجازی: عبارت است از آن که اندازه گیری چیزی دشوار یا غیر ممکن بوده و رسیدن به نهایت آن و محدود کردنش به حرکتی مقدور نباشد. چنان که مسافت زمین تا آسمان هرچند در واقع دارای نهایت است، اما در نظر عرف نامتناهی تلقی می شود (همان جا)؛ چنین تعبیراتی تسامح عرفی است که به دلیل نبود ابزار یا علم کافی یا دلایل دیگر بیان می شود و جایگاهی در فلسفه ندارد.

۲-۱- نامتناهی حقیقی به معنای سلب مطلق: عبارت است از آن که از شیئی، هر دو وصف تناهی و عدم تناهی نفی شود و معنایی که نهایت به او تعلق می گیرد یعنی کمّیت داشتن، از شیء مسلوب باشد، مانند نقطه که نه می توان آن را محدود دانست و نه نامحدود، زیرا شأنیت پذیرش هیچ یک را ندارد (همان، ۲۰۹).

چنان که گذشت، متکلمین خداوند را بدین معنا نامتناهی می دانستند؛ چنین مطلبی از روی مسامحه از

۱. اعداد آغاز دارد ولی در جهت افزایش انجام ندارد.

۲. حرکت، علت وجود زمان و زمان علت تناهی یا عدم تناهی مقدار حرکت است.

آن جهت که از خداوند نفی سنخ کمیّات می‌کند، به‌عنوان صفتی سلبی پذیرفتنی است، اما از جهات متعددی مخدوش است؛ زیرا نامتناهی بدین معنا اولاً معنای محصل و ثبوتی ندارد و در واقع معنایی عام و دارای مصادیق متعدد است (جعفریان و گرجیان، ۱۴)، ثانیاً مقسم این تقسیم نامتناهی، کمیّات عرضی است، درحالی‌که صرف نداشتن کم، سبب خروج از عرضیت نمی‌شود، ثالثاً اگر نامتناهی به‌عنوان صفتی ذاتی، خاصّ ذات اقدس اله باشد، تنها او در عالم نامتناهی خواهد بود و شریکی در این صفت نخواهد داشت، هرچه ماسوای او فرض شود، فقیر و مفتقر و عین الربط به او خواهد بود، اما براساس سخن متکلم، خداوند در صفت عدم‌تناهی با سایرینی چون نقطه، نفس و عقل شریک است. نکته دیگر آن‌که از بررسی کلام متکلم چنان‌که در بخش «دیدگاه متکلمین» بیان شد، چنین برداشت می‌شود که امر نامتناهی به‌عرصه وجود در نمی‌آید و نامتناهی وجودی و بالفعل در هر صورتی و در مورد هر کسی که باشد محال است؛ درحالی‌که این سخن با عدم‌تناهی وجودی حق تعالی در تضاد است. بنابراین از آن‌جا که نامتناهی غیرکمیّی برای متکلمین مطرح نبوده است، هنگامی که نامتناهی را برای خداوند به‌کار می‌برند، مرادشان سلب‌تناهی و عدم‌تناهی از خداوند متعال می‌کند.

۱-۳- نامتناهی حقیقی به معنای سلب ملکه: آن است که چیزی طبیعت و ماهیتش اقتضای نهایت را دارد، اما نهایت‌بردار نیست (ابن‌سینا، شفاء، ۲۰۹/۴) و چنان‌که شیخ گفت این قسم دارای دو وجه است: ۱-۳-۱- وجه نخست: آن‌چه طبیعت و ماهیتش نهایت‌بردار است، ولی آن مصداق به‌خصوص نهایت ندارد، یعنی شأن نوع و طبیعتش چنان نیست که به‌عینه نهایت داشته‌باشد؛ مانند خط نامتناهی بر فرض وجود (همان‌جا).

۱-۳-۲- وجه دوم: آن‌چه شأن طبیعتش ایجاب می‌کند که نهایت بر او عارض شود، اما نهایتی بالفعل در او موجود نیست، بلکه به‌صورت بالقوه موجود است (همان‌جا).

شیخ قسم اخیر را نامتناهی مورد بحث در طبیعیات معرفی می‌کند و می‌گوید نامتناهی در این معنا، نامتناهی بالقوه است، زیرا او همانند ارسطو نامتناهی بالفعل در طبیعت و طبیعیات را محال می‌داند و در محالیت این‌که جسمی یا مقداری یا عدد صاحب ترتیبی نامتناهی بالفعل باشد، استدلال می‌کند (رک: همان، ۲۱۲-۲۱۳)؛ ادله‌ای که اولاً و بالذات بر محالیت عدم‌تناهی بالفعل امور کمی و ثانیاً و بالعرض بر محالیت تسلسل جاری است.

اقسام نامتناهی در وجه دوم بدین ترتیب است:

۱-۳-۲-۱- نامتناهی در کمّ منفصل (نامتناهی عدّی): آن‌که عدد چیزی بی‌نهایت باشد و عدد نتواند او را محصور و محدود کند (رک: سبزواری، شرح منظومه، ۱۹۳/۱)، امور مادی به‌صورت بالقوه و امور مجرد

به صورت بالفعل بدان متصف می گردند.

۱-۳-۲-۲- نامتناهی در کم متصل قارالذات که تنها در مادیات موجود است، شامل موارد زیر است:
 ۱-۳-۲-۲- نامتناهی حجمی: آن که جسمی در سه جهت طول و عرض و ارتفاع غیر متناهی باشد (عدم تناهی به تصور نمی آید مگر در تصور جسمی نامتناهی، اما بنابر مشهور تناهی عرض لازم جسم است).

۱-۳-۲-۲- نامتناهی سطحی: امری در طول و عرض نامتناهی باشد.

۱-۳-۲-۳- نامتناهی طولی: موجودی که امتداد واحد دارد، آغاز و انجامی نداشته باشد.

۱-۳-۲-۳- نامتناهی در کم متصل غیر قارالذات که تنها مصداق آن زمان است.

۱-۳-۲-۳- نامتناهی مدّی: وجود شیئی از جهت مدت و زمان نامتناهی باشد. زمان مقدار حرکت است، اگر بخواهد نامتناهی باشد، باید حرکت نامتناهی باشد. بنابر قاعده ضرورت علی و معلولی و این که عالم ماده عین حرکت و حرکت ماده ازلی بوده و تا حال ادامه دارد، می توان نتیجه گرفت که زمان بی نهایت وجود دارد، اما در نقطه پیدایش، زیرا از سوی دیگر مشهور حکما قائل به اتمام عالم ماده اند. هم چنین مجرداتی چون عقول کلیّه متصف به این نوع عدم تناهی می شوند (همان جا).

نامتناهی فلسفی در الهیات: نامتناهی شدّی (وجودی)

نامتناهی جز معنای طبیعی و کمی، معنای دیگری هم دارد که با معانی گذشته تنها اشتراک لفظی دارد، نامتناهی در این معنا اولاً وصف وجود است، ثانیاً موجودیت در آن بالفعل است و در صورتی است که امری به لحاظ شدّت وجودی بی نهایت باشد. بنابراین معنای دوم همان «نامتناهی بالفعل وجودی است» که حکما از آن به نامتناهی شدّی یا وجودی تعبیر می کنند و منحصر در ذات واجب تعالی است.

ابن سینا در مقامی که در ردّ جسمانیت حق تعالی استدلال می کند، در بیان اوصاف متناهی می گوید: «امر متناهی موصوف به علوّ و مجد و قدرت و عظمت غیر متناهی و علم بسیط غیر محدود و محیط به همه ی اشیاء و فعلیت مطلق نخواهد شد و امر محدود واجب است که در قوت و قدرت محدود باشد، چه این که فعل او نیز متناهی و غیر ابداعی خواهد بود» (ابن سینا، التعليقات، ۳۲). عکس نقیض این قضیه چنین خواهد شد که امر نامتناهی _ خداوند متعال _ به علوّ و مجد و قدرت و عظمت و کبریا نامتناهی متصف می شود و امری که نامحدود است، قوت و قدرت او نیز نامحدود است، چنان که فعل او نیز نامتناهی خواهد بود. شیخ، مجد حق را نیز که از اوصاف ذاتی اوست، نامتناهی می داند (همو، شفاء، ۳۶۲/۱).

شیخ اشراق که قائل به اختلاف تشکیکی انوار است (سهروردی، ۱۱۹/۲)، نخستین بار اصطلاح نامتناهی شدی را به کار برد و پسینیان بالاتفاق از این تعبیر استفاده نمودند. (رک: میرداماد، قیسات، ۳۷۵؛ ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ۷؛ سبزواری، شرح منظومه حکمت، ۴۸). وی در تعریف نامتناهی به این معنا می‌گوید امری که فوق او نوری نیست، او غیرمتناهیة الشدة است و تنها مصداقش نورالانوار است که به جمیع انوار به احاطه معنوی عقلی محیط است، اگر وراى او نور دیگر باشد، لازم می‌آید که او را حدّ و تخصیص بزند (سهروردی، ۱۶۸/۲).

در نظر او، شدت نورانیت و اشراق نورالانوار به مرتبه‌ای که فوق آن قابل تصور نیست (همان، ۱۶۸) و هیچ‌یک از انوار مجرد عقلی در نورانیت شبیه او نیستند (شهرزوری، شرح حکمت الاشراق، ۳۳۰). او در ذات و اسماء و صفات و تمام وجوه غیرمتناهیة الشدة است (همان، ۳۳۱-۳۳۰)؛ پس او نهایت کمیات، نهایت ثبات و نهایت معلولیت ندارد، ذات او نورانیت اوست و نورانیت او زائد بر ذات او نیست و شدت نوریت او کمالیت اوست و هیچ تمامیتی در جهتی از جهات وراى او وجود ندارد (سهروردی، ۴۶۵/۱)، بلکه «وراء ما لایتناهی بما لایتناهی» است (همان، ۱۶۹/۲).

اوج نظرات حکمای پیش از ملاصدرا در نظر میرداماد مشهود است. او نامتناهی شدی را با تفصیل بیش‌تری نسبت به شیخ اشراق بیان می‌کند و به غیرمتناهی بالفعل وجودی حق تعالی از جمیع جهات و حیثیات تصریح دارد و شدت وجودی حق را به مرتبه‌ای وراى مایتناهی بما لایتناهی و وراى ما لایتناهی بما لایتناهی می‌داند و حق تعالی را در همه جهات عزّ و جلال و مجد و کمال فوق تمام و نامتناهی شدی معرفی می‌کند (رک: میرداماد، قیسات، ۳۷۶).

معنای وجودی نامتناهی در کلام ابن سینا، شیخ اشراق و میرداماد با توجیهاتی مطابق با نظر ملاصدرا بنابر اصالت وجود و تشکیک وجود است که بدان اشاره می‌شود.

توجیه سخن ابن سینا: لازمه سخن وی در توصیف امور متناهی و عدم‌تناهی مجد خداوند و از سویی باور به عینیت ذات و صفات حق (همان، شفاء، ۳۶۷/۱) و نفی ماهیت از ساحت او (همان، ۱۸۸؛ همو، المباحثات، ۱۴۰؛ همو، الهیات دانشنامه‌علائی، ۱۱۷) و هم‌چنین اثبات وجوب من جمیع الجهات واجب تعالی در فلسفه او (همو، التعليقات، ۵۵) معنایی وجودی از عدم‌تناهی است که او ذات و صفات حق را به آن متصف می‌داند.

توجیه سخن شیخ اشراق: با توجه به این‌که شیخ به عینیت ذات و صفات معتقد است (سهروردی، ۱۶۸/۲)، از طرفی نفس و مفارقات بالاتر از آن‌را وجودات صرف و اثبات محضه دانسته و از خداوند نفی ماهیت می‌کند (همان، ۱۱۵/۱-۱۷۷، ۴۳۵؛ صدرالمآلهین، الحکمة المتعالیة، ۴۳/۱)؛ می‌توان پذیرفت که

مراد او نیز از نامتناهی، همان نامتناهی شدی به معنای شدت وجودی است و می توان نوعی وحدت سنخی وجود را از کلام شیخ برداشت کرد، در عین حال شیخ اشراق گام وسیع تری از ابن سینا در تبیین این مسئله برداشته است و آن وحدت تشکیکی در نوریت است که در مجردات و انوار مطرح می کند. میرداماد نیز چنان که گذشت صراحتاً معنای وجودی را بیان می دارد و نامتناهی شدی را به نامتناهی بالفعل و وجودی تفسیر می کند.

سرّ این که از کلام این حکما معنای وجودی از نامتناهی برداشت می شود، اشتراک فلاسفه اسلامی در حکم به اصالت وجود، در مورد حق تعالی است، اما آن چه باعث شده است تفاوت بارزی میان رأی جناب صدرا با دیگر حکما در این خصوص پدید آید، مبانی ویژه ای است که در فلسفه صدرایی می توان به استناد آن ها از باور به نامتناهی شدی به وحدت شخصی وجود رسید، این که دیگر حکما نتوانسته اند علی رغم باور به نامتناهی شدی به چنین رأی نهایی ای نائل آیند از جهات ذیل به نظر می رسد:

در فلسفه ابن سینا: غلبه دیدگاه کثرت انگار و تباین وجودات (ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ۳/۳۴-۳۷، ۲۸۳)، عدم تفکیک اصالت وجود و ماهیت، و عدم طرح وحدت تشکیکی وجود.

در فلسفه اشراق: اصرار به اصالت ماهیت (سهروردی، ۱/۵۳، ۱۵۴، ۲۲۶، ۲۹۶؛ همو، ۲/۸۷، ۱۲۸) عدم تفکیک اصالت وجود با اصالت ماهیت (همان، ۱/۳۳۵) و اذعان به تشکیک در ماهیت.

در فلسفه میرداماد: پذیرش آگاهانه اصالت ماهیت (رک: میرداماد، قیسات، ۳۷؛ همو، مصنفات، ۲/۵-۶) و عدم طرح مسئله وحدت حقیقت وجود و تشکیک مراتبی آن.

تعریف ملاصدرا از نامتناهی

در حکمت متعالیه به مسئله عدم تناهی واجب تعالی نسبت به دیگر مکاتب فلسفی و کلامی بیش تر پرداخته شده و معنای ژرف تری می یابد، اما صدرالمتألهین در آراء غیرنهایی خود که تکمیل کننده نواقص و خلل و فرج دیدگاه پیشینیان است و تنها جنبه آموزشی و رعایت مراتب تعلیم است (صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیه، ۱/۷۱) و بر مذاق قوم سخن گفتن است، نامتناهی را تقریباً به همان معنای سابق، ولی با مبانی مستحکم تری نسبت به مبانی میرداماد و شیخ اشراق به کار می برد؛ ملاصدرا میراث گران بهای اساتید خود را امانت دارانه اخذ نمود و بذر آن را بر اساس اصالت وجود و تشکیک در وجود کاشت و پرورش داد، اما ثمره نهایی و کمال غایی این شجره طیبه، نمود خود را در آراء نهایی و تلقی اصلی ایشان در تبیین نظام هستی نمایان کرد؛ لذا ما عدم تناهی شدی در حق تعالی را بنا بر مبانی ملاصدرا در دو معنا بر اساس دو تلقی از

هستی، مصطلح و مستقر می‌دانیم.

ملاصدرا که در طرح نظام تشکیکی خود بهره‌های فراوانی از آراء پیشینیان برده است، بنابر مبانی فلسفی خاص خود هم‌چون اصالت وجود و تشکیک مراتبی حقیقت وجود، تناهی و نامتناهی شدی را تفسیر جدید می‌بخشد؛ معنایی وجودی که وصف ذاتی حقیقت وجود است. به اعتقاد او وجودی که در خارج تحقق دارد، یک حقیقت مشکک است که مابه‌الاشتراک در آن عین مابه‌الاختلاف آن است و ذاتاً دارای مراتب شدید و ضعیف، و خالص و مشوب به غیر است، که در پایین‌ترین مرتبه به هیولای اولی که در نهایت ضعف وجودی است، ختم می‌شود و در بالاترین مرتبه مختم به موجودی که فوق تمام است و اول بدون اول و آخر بدون آخر است یعنی مقام واجب-جَلِّ مَجْدُهُ- که از لحاظ قوه وجود غیر متناهیة الشدّة است (صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة، ۱/۱۲۰، ۲۵۳، ۴۳۲؛ ۷/۱۴۹؛ همو، تعلیقه برالهیات شفاء، ۲۷). بر این اساس، هر مرتبه‌ای از مراتب وجود، نسبت به مرتبه بالای خود، ضعیف و نسبت مرتبه پایین‌تر از خود، شدید است. در این جا شدت و ضعف مرتبه وجود به میزان برخورداری از کمالات وجودی است و صفت عدم تناهی برای موصوفی است که تمام کمالات وجودی ممکن را به نحو اعلی و اشرف داراست و هیچ‌گونه نقصانی در ساحت وجودی او راه ندارد و تمام سلسله موجودات از بدو تا ختم بدو منتهی می‌شوند. مضاف بر آن چه بیان شد، تعبیر دومی از عدم تناهی با تفسیر وجودی در حکمت متعالیه، برای واجب‌تعالی به کار می‌رود و آن میرا بودن ذات حق از ماهیت است، زیرا ماهیت حدّ عدمی وجود است، درحالی که ذات حق هیچ‌گونه حدّ ماهوی ندارد، بلکه ماهیت او اثبت اوست و اصل موجودیت هر شیئی موجود است و محض حقیقت وجود است که مشوب به چیزی غیر وجود نیست (همو، المشاعر، ۴۶) بدین معنا نیز حق تعالی متصف به نامتناهی می‌گردد.

باتوجه به آنچه بیان شد، بنا بر تشکیک خاصی که در آن سنخ وجود واحد است و اشخاص وجود متعدد، نامتناهی شدی در آراء ملاصدرا به گونه‌ای تبیین می‌شود که بر اساس آن تنها واجب‌تعالی در سلسله مراتب موجودات عالم به «نامتناهی بالفعل وجودی» متصف می‌گردد، اما بنابر تشکیک خاصّ الخاصّی، وجود، شخص واحد غیرمتناهی دارد و این شخص واحد وجود، چون نامتناهی است، تنها در ظهورات و تجلیات او تشکیک معنا دارد و غیر او که یا اسماء و صفات اویند و یا افعالش، تجلیات و مظاهر او بوده و نامتناهی به عدم تناهی اویند. بنابراین وصف نامتناهی شدی در این معنا دستخوش تغییراتی می‌شود، تفصیل این دو تفسیر به شرح زیر است.

عدم تناهی بر پایه تشکیک در حقیقت وجود

از آن جا که حقیقت وجود اصیل است، عین خارجیت، کینونت و تحقق خارجی است (رک: ملاصدرا، المشاعر، ۹-۱۸؛ همو، الشواهد الربوبية، ۶؛ همو، الحکمة المتعالیة، ۱۴۸/۶) و چون سریان حقیقی دارد، تمام حقایق را درون خود واجد است و در همه حقایق جاری است، هر چند حقیقت این سریان، به علم حصولی درک نمی شود؛ بنابراین حقیقت وجود، مشخص بذاته و تشخیص دهنده به تمام ماهیات است و به اعتبار ماهیات و کثرت ماهوی می توان وجود را دارای مراتب و حقایق مختلف با شدت و ضعف دانست، مگر وجودی که نامتناهی است و در اعلی مرتبه قرار گرفته است و فوق حد و مرتبه و محدودیت است و چون نامتناهی است، تام تر و کامل تر از او قابل تصور نیست (ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ۷)، پس حقیقت وجود واحد است و اختلاف مراتب و درجات آن به تقدم و تأخر و شدت و ضعف است و این حقیقت واحد در تمام مراتب، سریان و جریان دارد.

نامتنامی قول به تشکیک وجود

با کمی دقت نظر به دست می آید که سخن در نامتنامی براساس تشکیک تمام نیست، بلکه سیر در مراتب تعلیم است، زیرا این تشکیک تفاوت چندانی با تباین و سخن مشائیان (همان جا) و حتی شیخ اشراق ندارد؛ تنها تفاوت، شفاف شدن موضوع بحث و اثبات مسئله مورد تردید اصالت وجود است؛ هم چنین اگر هستی را دارای مراتب مختلف در نظر بگیریم که بر حسب شدت و ضعف و کمال و نقص و تقدم و تأخر باهم اختلاف رتبه پیدا کنند، در این صورت سؤال پیش می آید که آیا هر مرتبه ای از مراتب هستی، ویژگی ها و مختصات خاص خود را داراست یا خیر؟ اگر هر مرتبه ای دارای مختصات ویژه خود باشد، قطعاً نتیجه ای جز تباین نخواهد داشت، اگر پاسخ عکس این باشد تشکیک در هستی مبدل به تشکیک در مظاهر و تعینات وجود خواهد شد؛ بنابراین گرچه از ظاهر برخی سخنان صدرا بوی وحدت تشکیکی به مشام می آید، با دقت نظر و تعمق و خروج از ظواهر به باطن کلام، دیدگاه نهایی وی جز وحدت شخصی نخواهد بود، زیرا خود او در اسفار می گوید وحدت تشکیکی جزء تعلیمات بوده و این دیدگاه در مقام تعلیم و آموزش با وحدت وجود و موجود ذاتاً و حقیقتاً منافاتی ندارد (صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة، ۷۱/۱). مؤید دیگر این که او در همان جا، نظر نهایی خود را هم سو با نظر عرفای الهی معرفی می کند و وعده اقامه برهان قطعی می دهد بر این دیدگاه که وجودات، گرچه متکثر و متمایز هستند، اما امور مستقل و ذوات منفصل نبوده و تکثر و تمایزشان چیزی جز تعینات حق اول و ظهورات نور او و شئون ذات او نیست.

عدم‌تناهی بر پایه وحدت شخصی و تشکیک در مظاهر و تعینات وجود

نامتناهی بودن حق تعالی براساس تشکیک خاص‌الخاصی بدین معناست که یک حقیقت واحد شخصی منحصر به فرد بلاثنائی وجود دارد (صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة، ۲/۲۹۳) که خود تشکیک‌بردار نیست، بلکه مظاهر و اعیان او چنین ویژگی‌ای دارند؛ یعنی شخص وجود، به اعتبار ظهورات و تجلیات در مواطن و مجالی متعدد، منشأ تشکیک می‌گردد، زیرا هرچه ماسوای این حقیقت فرض شود، ظهوری از ظهورات، طوری از اطوار، وجهی از وجوه و یا شأنی از شئون او خواهد بود (همان، ۲/۳۰۰-۳۰۱، ۳۰۵) که تفاوتشان در شدت و ضعف مظهریت، وجهیت و شأنت آن‌هاست، یعنی شخص واحد وجود در شأنی و طوری اظهر از شأن و طور دیگر خود است و این درجات ظهور و تکرر مظاهر به وحدت حق خدشه نمی‌زند (همو، ۲/۳۴۷). چنین وجودی نامتناهی است، بدین معنا که نه در طول و نه در عرض آن، چیزی وجود ندارد، نه درون آن، چون صمد است و نه بیرون آن، چون احد است؛ به عبارت دیگر وجود معلول با وجود علت تنافی ندارد، بلکه معلول همان طور و ظهور علت است.

به دیگر بیان، شخص وجود نامتناهی است و چون نامتناهی است، کمالات آن هم نامتناهی است و به تبع، وجوه آن هم نامتناهی خواهد بود و تفاوت میان وجوه مختلف و متکثر او به ظهور و بطون است و بین ظاهر و باطن، فاصله و بُعد وجودی قابل فرض نیست، بلکه ظاهر همان باطن است و باطن همان ظاهر است. باطن ظاهری است که تعیین ندارد، ظاهر باطنی است که اطلاق ندارد و مظاهر چیزی، جز تعینات مختلف یعنی انحاء مختلف ظهور و بطون نیستند؛ بنابراین وقتی خدای متعال یک‌باره تجلی کرد، به خاطر عدم‌تناهی تجلی‌اش نه در طولش جایی وجود دارد که تجلی دوباره آن‌جا را بگیرد، نه در عرضش، بلکه همانی که واحد بود، در عین واحد بودنش کثیر می‌شود، یعنی فعل خدای متعال همان تجلی و ظهور اوست و تفاوت و اختلاف میان حق و خلق، در ظل و ذی ظل، و فرع و اصل است. در این تفسیر از حکمت متعالیه، نامتناهی بودن حق تعالی عبارت است از نامتناهی شدی خاص‌الخاصی که علاوه بر شدت در وجود، دارای وسعت در وجود هم باشد؛ بدین معنا که در طول و عرض او هیچ چیزی وجود ندارد و او متفرد در هستی و هستی منحصر به اوست و چنان‌که سیدحیدر آملی می‌گوید مظاهر و خلق عالم جز امر اعتباری و وجود مجازی نمی‌باشد (آملی، ۶۸۸). این نتیجه با آنچه دیدگاه نهایی صدرای بر پایه اصالت وجود و عین‌الربط و الفقر و التذلی بودن معالیل است، انطباق کامل داشته و مؤید یکدیگرند و بر این اساس می‌توان مدعی شد چنین تلقی‌ای از واجب بنا بر تصریحات متعدد ملاصدرالمرکب: صدرالمتألهین، شرح الهدایة الاثریة، ۲۵، ۳۴۰-۳۴۲؛ همو، الحکمة المتعالیة، ۲/۲۹۲-۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۳، ۳۰۵، تنها مدل نهایی قابل انتساب به دستگاه فلسفه صدرایی است که نخستین بار توسط ایشان مبرهن گردید.

از رهگذر معنای مذکور، دو معنای دیگر از نامتناهی منکشف می‌شود:

- ۱- نامتناهی رتبی: بدین معنا که چون وجود حق نامتناهی است، مراتب وجود عالم و اسماء و صفات او نیز نامتناهی خواهد بود و هر مرتبه‌ای از مراتب مظاهر حق نسبت به مرتبه مادون خود، متصف به نامتناهی عدی، مدی و شدی می‌شود.
- ۲- نامتناهی وجهی و شأنی: با اثبات وحدت شخصی وجود در نظام حکمت صدرایی، یکی از ثمرات این بحث در نحوه ارتباط خالق و مخلوق، این است که، ماسوای واجب، شئون و ظهور و بروز ذات حق هستند و از آنجا که ذات حق نامتناهی است، تجلیات و تشانات آن هم نامتناهی خواهد بود.

اقسام نامتناهی شدی

پس از آن که روشن شد تنها معنای صحیح از نامتناهی که در مورد واجب تعالی قابل طرح است، نامتناهی شدی با دو خصوصیت وسعت و شدت در وجود است، باید دانست که اصطلاح نامتناهی شدی، به نحو مشترک لفظی در مواضع مختلف، به معانی متفاوتی توسط فلاسفه به کار رفته است، اما تفکیکی میان این معانی صورت نگرفته است؛ از این رو برای جلوگیری از خلط این معانی، نامتناهی شدی را با قیودی از هم تفکیک می‌نماییم و سه تقسیم به شرح ذیل بیان می‌داریم:

۱. نامتناهی شدی عامی، که در اتصاف قوای اجسام به تنهایی و عدم تنهایی و شدت تاثیر این قوا مطرح است. بنابر دیدگاه قوم، چنین نامتناهی‌ای در عالم طبیعت قابل تحقیق نیست (رک: ابن سینا، النجاة، ۲۵۰؛ طوسی، ۱۷۳/۳-۱۷۶؛ سهروردی، ۵۹/۱؛ صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة، ۲۲۱/۳-۲۳۲؛ زنونزی، بدایع الحکم، ۱۳۷)؛ هم چنین مانند عدم تنهایی شدی که سهروردی به آثار و انوار عقول نسبت می‌دهد (رک: شهرزوری، شرح حکمة الاشراق، ۴۱۰).

۲- نامتناهی شدی خاصی، که همان عدم تنهایی به لحاظ شدت مرتبه وجودی است، و مبتنی بر وحدت تشکیکی وجود است؛ اقوال منکشف از دیدگاه مشاء و اشراق با کمی تسامح در این قسم می‌گنجند، چنان که رأی صدرا در قول به تشکیک، مصداق بارز و حقیقی این قسم است.

۳- نامتناهی شدی خاص الخاصی، بدین معنا که موجودی علاوه بر شدت وجودی، وسعت وجودی هم داشته باشد؛ یعنی سعه و گستره وجودی او به نحوی باشد که جا برای غیر نه در طول و نه در عرض نگذارد. در این معنا، کثرت وجودی جای خود را به کثرت ظهوری و تعینی هستی می‌دهد، یعنی شخص وجود بی نهایت با ظهورات و تجلیات بی نهایت است؛ این معنا از نامتناهی را که با قید خاص الخاصی از سایر

معانی جدا ساختیم، از دیدگاه نهایی صدرا که متأثر از ذوق عرفانی اوست، انتزاع نمودیم. هرچند که تصریحی به این معنا در بیانات آخوند وجود ندارد، اما اگر ملاصدرا که از وحدت تشکیکی به وحدت شخصی وجود منتقل شد، تعریف خود را از نامتناهی ارائه می‌نمود، جای هیچ تردیدی در رأی نهایی او باقی نمی‌ماند. اصطلاح نامتناهی شدی را در این معنا مستقر می‌دانیم، شاید اگر تأمل دقیقی در نامتناهی شدی صورت گیرد، نیاز به الصاق قید خاص الخاصی نباشد، اما به دلیل این که حکما پس از ملاصدرا غالباً در مسئله تشکیک خاصی خداوند را نامتناهی دانسته‌اند و سلسله طولی از موجودات را تصدیق نمودند، و ما بنابر دیدگاه خود و آراء نهایی ملاصدرا، چنین تعبیری را دقیق و خالی از اشکال نمی‌دانیم، تعبیر مذکور را برای نشان دادن مقصود خود از نامتناهی وضع نمودیم.

براهین اثبات عدم‌تناهی واجب‌تعالی

اکنون نوبت به ذکر ادله‌ای در اثبات عدم‌تناهی واجب‌تعالی است، زیرا با اثبات این مسئله، عدم‌تناهی خود می‌تواند حدوسط برهانی مستحکم بر وحدت شخصی وجود واقع شود.

برهان نخست: از راه صرافت و حقیقت محض بودن واجب‌تعالی

مقدمه اول: واجب‌الوجود، صرف‌الوجود و محض حقیقت وجود است (صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة، ۱/۱۱۵؛ ۲/۲۹۷؛ همو، المشاعر، ۴۵؛ همو، العرشیه، ۲۲۰؛ همو، الشواهد الربوبیة، ۴۵، ۵۱، ۱۳۸؛ سهروردی، ۱/۱۱۵-۱۱۷).

مقدمه دوم: هر وجود صرف و محضی، مشوب و آمیخته به چیزی غیر از وجود نیست؛ یعنی هیچ حدّ و نهایت و قید و صفتی غیرذات، بر او عارض نمی‌شود. (رک: صدرالمتألهین، الحکمة المتعالیة، ۲/۳۲۶؛ ۱۱۵/۵، ۲۰۰؛ ۱۵/۶).

مقدمه سوم: هر آن چه فاقد حد و نهایت و قید و عارض باشد، فاقد حد و نهایت وجودی (حد نفاذی و عدمی) است.

نتیجه: واجب‌تعالی که هستی محض و صرف است، حد و مرز وجودی ندارد و نامتناهی است. توضیح برهان: اگر واجب‌تعالی که محض حقیقت وجود است، دارای حدّ و نهایت و قید باشد، باید متحد و متخصص و مقید به امری غیر از وجود باشد (ملاصدرا، المشاعر، ۴۶)، بنا بر این فرض، باید سبب و مخصّص داشته باشد و اگر چنین شد حقیقت محض و صرف هستی خالص و بی‌آمیختگی و مبرای از عیب و نقص نبوده و یگانه و بی‌انباز نخواهد بود؛ به عبارت دیگر واجب‌الوجود که محض حقیقت وجود است، اقتضای تحدید و تعین و تناهی نمی‌کند، زیرا حدّ و تعین و نهایت از عدم و نفاذ است و عدم

در ساحت هستی محض و بحت و صرف راه ندارد.

به بیان دیگر، اگر واجب تعالی متحد شود باید به واسطه سبب خارجی باشد و نه ذات خود، در این صورت نیازمند به سببی است که او را تخصیص و تحدید نماید و لازمه چنین سخنی این است که واجب الوجود معلول و مقهور باشد، زیرا حد و قید و محدودیت با معلولیت و مقهوریت مساوی است (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۱۵/۵).

با این توالی فاسد ثابت می شود که واجب الوجود نهایی ندارد و نقضی بر او عارض نمی شود، او قوه امکانی و ماهیتی ندارد، متصف به عموم و خصوص نمی گردد، بنابراین فصل و تشخیصی جز به ذات خود ندارد، صورت و فاعل و غایتی ندارد چنان که نهایی ندارد، زیرا تمام خصوصیات مذکور از عوارض و امور زائده است (همان، ۱۸۵) که موجب نقص و قصور و نیستی در حقیقت محض می گردد و با صرافت منافی است؛ بلکه ذات او از جمیع جهات و حیثیات بالفعل است و او خود صورت و کمال ذات خویش است.

برهان دوم: از راه توحید و یگانگی واجب تعالی

«چون واجب الوجود واحد است؛ پس نامتناهی است»، زیرا اگر واحد نباشد، محدود است، اگر محدود باشد صرف نیست، اگر صرف نباشد واجب نخواهد بود، به عبارت دیگر کثرت فرع بر محدودیت و تناهی است؛ یعنی محدودیت و تناهی با کثرت تلازم دارد، اما چون واجب تعالی به حکم صرافت، دارای وحدت حقه حقیقی است، و محدودیتی در جهتی از جهات نداشته و سرتاسر اطلاق و لاحدی است، در آن کثرت و تعدد معقول نیست؛ «لأن كل معدود منقصر» (نهج البلاغه، حکمت ۷۵)؛ در نتیجه به حکم وحدت حقیقی خود، نامتناهی خواهد بود.

توضیح برهان: خداوند متعال به حکم صرافت دارای وحدت حقه حقیقیه است (صدرالمثلهین، الحکمة المتعالیة، ۱۳۶/۱؛ همو، الشواهد الربوبیة، ۴۵)؛ حال اگر موجود واحد حقیقی متناهی و محدود باشد و اطلاق نداشته باشد، هرآینه در ردیف و عداد او چیزی قابل فرض است، اگر چنین باشد او واحد بالعدد خواهد بود نه واحد حقیقی، یعنی دو واجب یا بیش تر در عالم وجود خواهد داشت، اگر دو واجب در عالم باشد، منجر به تناهی آن دو می گردد، زیرا هریک از آن دو کمالی را واجد خواهد بود که دیگری فاقد آن است، پس در آن دو، وجه اشتراک و وجه امتیازی خواهد بود که علاوه بر تسلسل و تقدم شیء بر نفس خود و معلل بودن منجر به داشتن ترکیب در واجب تعالی می شود، هم چنین اگر واجب تعالی محدود شد یعنی عدمش نامحدود است؛ لکن چون واجب تعالی واحد و صرف است و نه ثانی دارد و نه تکرار، لاجرم نامتناهی خواهد بود.

برهان سوم: از راه بساطت حقیقی و نفی ترکیب از واجب تعالی

مقدمه اول: خداوند متعال از جمیع تراکیب منزّه است و استغنائی ذاتی دارد.

مقدمه دوم: هر موجودی که از جمیع تراکیب منزّه باشد و احتیاجی و افتقاری به امری، به هیچ وجهی از وجوه نداشته باشد نامتناهی و واجب الوجود بالذات خواهد بود، از این رو هر موجودی، برای این که محتاج به غیر _ که نشان نقص، کاستی و افتقار است _ نباشد، باید نامتناهی باشد، زیرا موجود متناهی، موجودی است مرکب و محتاج به غیر است.

نتیجه: خداوند متعال، نامتناهی بالفعل وجودی است.

بیان ملازمه ۱: هر موجودی که در او دست کم یک ترکیب از ترکیب های احصاء شده وجود داشته باشد، لاجرم آن شیء نیازمند و متوقف به اجزاء ترکیب خواهد بود. واضح است که نیازمندی مساوی با معلولیت و مقهوریت است و اساساً با عدم تنهایی در تضاد است، به عبارت دیگر، هر امر متناهی و محدودی در وجود خود، دست کم مرکب از دو جنبه‌ی وجود و عدم می باشد، وجود ملازم وجدان و عدم ملازم با فقدان است؛ بنابراین اگر حق تعالی برخی از کمالات وجودی را واجد نباشد، نامتناهی نخواهد بود، زیرا هر امر مرکبی محتاج به اجزاء خود است، اکنون خداوند متعال که صرف و محض و بسیط حقیقی است و عدم و ماهیت در او راه ندارد؛ فاقد اجزاء اعتباری (وجود و عدم) است که در موجودات محدود و مرکب از وجود و عدم تحقق دارد؛ فاقد اجزاء تحلیلی (وجود و ماهیت) است؛ اجزاء مقداری یعنی کم متصل، در او منتفی است، چون کم ماهیت است و خداوند ماهیت ندارد؛ اجزاء عقلی (ماده و صورت عقلی) که از آن به اجزای ذهنی به معنای اخص هم یاد می شود در او استحاله دارد، چون ماده و صورت خارجی به جسم اختصاص دارد که جوهر است، اکنون همین ماده و صورت داخل ذهن شده و تبدیل به ماده و صورت ذهنی می شود؛ اجزاء حدی (جنس و فصل) نیز در ساحت قدسی حق راه ندارد، چون جنس و فصل همان ماده و صورت عقلی است که لا بشرط اخذ شده است، واجب تعالی ماده و صورت عقلی ندارد پس اجزاء حدی هم نخواهد داشت؛ نتیجه آن که چنین موجودی که در هیچ جهتی مرکب و محتاج به غیر نیست، لاجرم نامتناهی خواهد بود.

نکته: تمام آنچه بیان شد، در مبحث قاعده بسیطة الحقیقه به نحو تفصیلی مبرهن شده است (رک: صدر المتألهین، الحکمة المتعالیة، ۸۷/۶-۸۰-۱۰۰-۱۱۰؛ همو، العرشية، ۲۲۱؛ جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ۲۲۰؛ عبودیت، ۲۰۶/۲-۲۱۲).

۱. هر نوع ترکیبی در حق تعالی اعم از ذهنی، عقلی و خارجی، حدی، مقداری و اعتباری مستلزم نقص و متناهی بودن است در این جا به عنوان نمونه ترکیب از وجود و عدم بیان شد.

بیان ملازمه ۲: بر اساس قاعده بسیط الحقیقه، واجب تعالی کل الکمال است و عین کمالات تمام اشیاء را داراست، بنابراین او صمد است و عدمی در او راه ندارد، و هرگاه موجودی واجد تمام کمالات باشد هیچ مرزی برای هستی او قابل فرض نیست، زیرا بیرون از هستی او چیزی نیست تا مرزآفرین باشد. در نتیجه واجب تعالی جا برای خودنمایی غیر نمی گذارد، زیرا وجود هرگونه غیری در جهتی از جهات، منجر به محدودیت او می گردد.

برهان چهارم: از راه وجوب وجود بالذات

مقدمه نخست: حق تعالی واجب الوجود من جمیع الجهات است.

مقدمه دوم: واجب من جمیع الجهات از اوصاف امکانی میراست.

مقدمه سوم: حد و محدودیت وجودی وصفی امکانی است.

نتیجه: خداوند متعال از وصف محدودیت و تناهی میراست.

توضیح برهان: اگر خداوند واجب الوجود بالذات است، من جمیع الجهات و الحیثیات، واجب الوجود است؛ این سخن هرگونه وجه امکانی را از ذات اقدس الهی دفع می کند. بر این اساس حق تعالی فاقد جمیع اوصاف ممکنات و معالیل است. یکی از این اوصاف، تناهی و محدودیت است، به حکم عقل و فطرت و اذعان تمام حکما. وجودی که محدود شد، تنها در محدوده وجودی خودش هست و برای آن محدوده نخواهد بود، پس عدم چنین موجودی بی نهایت خواهد بود، زیرا موجود محدود، هر قدر بزرگ باشد باز محدود به حدود وجودی است که تنها در آن محقق است و از جایی که وجودش نیست، عدمش هست، پس محدودیت وجودی مساوی است با عدم تناهی عدمی.

بنابراین اگر واجب الوجود، بالذات واجب است و هیچ جهت و حیثیت امکانی ندارد، پس محدود نیست، زیرا حد و نهایت با وجوب وجود منافات دارد و لاجرم باید نامتناهی باشد.

برهان پنجم: عدم تناهی واجب تعالی از جهت امکان عام

مقدمه نخست: «واجب الوجود نامتناهی است، بالامکان العام»، این گزاره یعنی عدم تناهی حق تعالی محال نیست؛ بنابراین ضرورت جانب مخالف یعنی تناهی از او سلب می شود، چون ملازم با فقدان کمال و دارایی است.

مقدمه دوم: براساس مقدمه نخست، قیاسی انفصالی صورت می دهیم بدین صورت که «نامتناهی بودن واجب الوجود یا ممکن است یا واجب»، اما ممکن نیست، پس ضرورت ایجاب برقرار است.

نتیجه: واجب الوجود بالضروره نامتناهی است.

توضیح برهان: طبق مقدمه نخست، تناهی حق تعالی ضرورت ندارد، اما بر اساس مقدمه دوم می‌گوییم نامتناهی بودن او یا واجب است و یا ممکن (به امکان خاص) است. امکان خاص در مورد واجب‌الوجود در هیچ موردی جایز نیست، زیرا وقتی گفته شد واجب بالذات، واجب من جمیع الجهات، هرگونه امکان از ساحت حق تعالی مرتفع می‌گردد، خواه امکان تناهی باشد خواه امکان عدم تناهی، چه این که لازمه هرگونه جهات امکانی در او، معلولیت، محدودیت و نیازمندی است که با وجوب وجود سازگار نیست؛ چرا که واجب تعالی تمام کمالات ممکنه را واجد است و در هیچ جهتی از جهات و کمالات از کمالات نیازمند به غیر نیست، هم‌چنین اگر او معلول باشد توالی فاسد زیادی به بار خواهد آورد؛ کم‌ترین آن اجتماع نقیضین است، بنابراین این فرض باقی می‌ماند که عدم تناهی برای واجب‌الوجود، وجوب و ضرورت داشته باشد و این مطلوب است؛ زیرا در همان قاعده مراد واجب‌الوجود بودن این است که هر کمال ممکن (به امکان عام) مفروضی برای واجب تعالی بالضروره واجب باشد. پس عدم تناهی که بارها به کمال بودن آن با بیانات مختلف اشاره شد، کمالی ممکن است که واجب تعالی داراست.

برهان ششم: از راه علت العلل بودن واجب تعالی

اگر خداوند متعال محدود باشد، هرآینه باید مخلوق و معلول باشد، به شهادت عقول بر این که هر محدودی مخلوق است؛ لکن خداوند متعال مخلوق نیست، پس محدود نیست.

بیان شرطیه: هر محدودی دارای حدی است که از آن تعدی نمی‌کند و چیزی بیش از حد خود را واجد نیست؛ بلکه دارای حادثی است که حد خاص آن موجود محدود را معین می‌کند (جوادی آملی، علی بن موسی الرضا و الفلسفة الإلهیة، ۲۲-۲۱)، بنابراین هر محدودی مخلوق است و هر مخلوقی، خالق دارد که خود نیازمند به خالق دیگری نیست؛ زیرا وجودش عین ذاتش می‌باشد و إلا اگر آن خالق نیز خود محدود و در نتیجه مخلوق باشد، باید به خالق نامحدودی ختم شود و این یعنی مخلوق خالق سوم خواهد بود، خالق سوم نیز اگر قائم به ذات و نامتناهی نباشد، لازم می‌آید مخلوق خالق چهارمی باشد و همین‌طور نقل کلام می‌کنیم به خالق پنجم و ششم و هلم جراً. حال اگر این سلسله خالق و مخلوق که سلسله محدود و نامحدود است به موجودی نامحدود و نامتناهی ختم نشود، لازمه اش تسلسل محال است.

برهان هفتم: از طریق غنای ذاتی حق تعالی

مقدمه نخست: واجب‌الوجود بالذات غنای ذاتی دارد.

مقدمه دوم: هر موجود محدود فاقد غنای ذاتی است.

نتیجه: واجب‌الوجود بالذات محدود نیست.

توضیح برهان: واجب‌الوجود، غنی بالذات است، هرآنچه غنی بالذات است نامتناهی است، چون واجب‌الوجود موجودی است که همه کمالات را در مرتبه ذات داراست و هیچ چیزی را نمی‌توان از او سلب کرد؛ پس اگر او صاحب همه کمالات است، چیزی بیرون از او نیست که به او حد نقادی بزند. با توجه به براهین مذکور اثبات شد که وجود حق‌تعالی غیرمتناهی الشده است، زیرا اطلاق وجود و عدم‌تناهی وصف زائد و امر خارج از اصل وجود نیست، بلکه منتزاع از حاق ذات اوست؛ یعنی انتزاع آن نیازمند به امری خارج از ذات نیست، بلکه اطلاق وجود و عدم‌تناهی در واجب، تأکد و شدت نوریت حق به اصل و حقیقت وجود اوست. اکنون با استفاده از براهین مذکور و اثبات عدم‌تناهی حق‌تعالی برای اثبات وحدت شخصی اقامه برهان می‌کنیم.

اثبات وحدت شخصی وجود از حیث عدم‌تناهی

مهم‌ترین دستاورد اثبات عدم‌تناهی واجب‌تعالی، ارائه قوی‌ترین دلیل بر وحدت شخصی وجود است، اگرچه اصل این مسئله که در ابتدا توسط عرفا طرح شده است، مسئله‌ای عرفانی و شهودی است و بیان استدلال بر آن بسیار دشوار است. ملاصدرا نخستین بار در فلسفه اسلامی، تلقی هستی‌شناسانه عرفا را مبرهن و مدلل نمود، هرچند که فهم عمیق و دقیق این مسئله بی‌نیاز از شهود نیست.

«برهان عدم‌تناهی» به‌عنوان یکی از براهین اثبات‌کننده وحدت شخصی وجود به‌شرح زیر است:

مقدمه اول: واجب‌تعالی، نامتناهی است؛ یعنی وسعت و سعه وجودی نامتناهی دارد.

مقدمه دوم: هر موجودی که دارای سعه وجودی نامتناهی باشد، مجالی برای غیر خود در طول و عرض

و درون و بیرون خود باقی نمی‌گذارد.

نتیجه: واجب‌تعالی، مجالی برای غیر خود، چه در طول، چه در عرض، چه در درون - چون صمد است - و چه در بیرون - چون احد است - باقی نمی‌گذارد، و هرچه غیر ذات نامتناهی او که نمایان است، جز جلوات، اعتبارات، ظهور و بروزات، اطوار و شئون آن نخواهد بود.

توضیح: امکان ندارد وجودی نامتناهی بالفعل باشد و بتوان در طول یا عرض او مراتبی از وجود را در

نظر گرفت؛ یعنی چون ذات واجب‌تعالی عین وجود است، عدم‌تناهی او به‌معنای عدم‌تناهی وجود و هستی اوست، وقتی چنین شد نامتناهی بودن هستی واجب‌تعالی مانع از حضور وجودی دیگر است، بنابراین با قرارداد «عدم‌تناهی» به‌عنوان حدوسط برهان، روشن می‌شود که بهترین نوع تبیین نظام هستی، مبتنی بر وحدت شخصی وجود خواهد بود.

باتوجه به برهان مذکور، می‌توان سایر ادله وحدت شخصی وجود را از جمله برهان علیت به‌معنای

تجلی و هویت عین الربطی معالیل و بسیطة الحقیقة که ملاصدرا پس از بحث علیّت به معنای تشّان بدان اشاره می‌کند، به‌عنوان زیرمجموعه این استدلال قرارداد، لذا اگر به برهان مبتنی بر عدم‌تاهی واجب‌تعالی، نتوان خدشه کرد، سایر براهین مثبت وحدت شخصی که در جای خود براهینی تامّ هستند، به‌تمامه از آن به‌دست آمده و می‌توانند خود به‌واسطه آن اثبات گردند؛ یعنی اگر تصور صحیحی از عدم‌تاهی صورت گیرد، می‌توان آن‌را حدوسط براهین یقینی مثبت بساطت، صرافت، محوَضت، علیّت به‌معنای تشّان و... قرار داد.

تلازم عدم‌تاهی و وحدت شخصی

همان‌طور که تمام ادله‌ای که بر عدم‌تاهی واجب‌تعالی اقامه نمودیم، در واقع ادله‌ای در اثبات وحدت شخصی وجود بودند، با اثبات وحدت شخصی وجود نیز می‌توان به‌نحو متقابل، از آن به‌عنوان براهانی بر اثبات عدم‌تاهی بهره برد و تمام ادله‌ای که مثبت وحدت شخصی وجودند را مثبت عدم‌تاهی واجب‌تعالی دانست، زیرا میان این دو بحث فلسفی تلازم برقرار است؛ یعنی بسته به این‌که کدام را مقدمه برهان قرار دهیم از هر یک می‌توان دیگری را نتیجه گرفت. نکته‌ای که می‌توان از آن به‌عنوان مؤید تلازم مذکور بهره برد، ترکیب‌های استلزامی و دوشروطی است که در منطق جدید مطرح می‌شود، این ترکیب در جایی صورت می‌گیرد که بین مقدمه و نتیجه رابطه دوطرفه برقرار باشد و از هر یک بتوان دیگری را نتیجه گرفت که در این صورت باهم معادل و هم‌ارز خواهند بود یعنی شرایط صدق و کذب یکسانی دارند و جدول ارزش آن‌ها کاملاً برهم منطبق است (نبوی، ۷۱). بنابراین، همان استلزام مادی که بین مقدم و تالی قضیه شرطیه حاکم است، میان مقدمه و نتیجه یک استدلال مرکب دوشروطی نیز برقرار است (همان، ۷۴). بر این اساس توهم دور و مصادره به‌مطلوب از این برهان دفع می‌شود. در نتیجه، از تلازم میان وحدت شخصی و عدم‌تاهی می‌توان دو نوع استدلال آورد که، حدوسط در یکی وحدت شخصی وجود و در دیگری عدم‌تاهی واجب باشد.

یک. وجود منحصر در شخص واحدی است، هرآن‌چه این‌گونه باشد، قطعاً نامتاهی خواهد بود؛ پس وجود که واحد شخصی است، نامتاهی است.

دو. حق‌تعالی نامتاهی است، هرآن‌چه نامتاهی است، مجالی برای غیرخود که از سنخ خود باشد، باقی نمی‌گذارد و واحدی شخصی خواهد بود؛ پس حق‌تعالی واحد شخصی است.

بنابراین اگر ثابت شد در نظام هستی وحدت شخصی حاکم است، پذیرش عدم‌تاهی این شخص واحد به وحدت حقه حقیقیه، بدیهی خواهد بود؛ از سوی دیگر، بنا بر ادله مذکور امکان ندارد وجودی

نامتناهی باشد و بتوان در طول و عرض او مراتبی از وجود را در نظر گرفت، بلکه هر چه ماسوای او فرض شود، تنها شئون و تجلیات او خواهد بود.

توضیح برهان بر عدم تناهی حق از راه وحدت شخصی وجود بر اساس تلازم مذکور

با پذیرش وحدت شخصی وجود و این که دار هستی، منحصر در شخص واحد حق تعالی است، روشن می‌گردد که این شخص واحد نامتناهی است. اگر کسی بتواند تصور صحیحی از منحصر بودن هستی در شخص واحد داشته باشد، به ناچار عدم تناهی او را تصدیق خواهد کرد؛ بدین صورت که فرض هرگونه غیری در طول ذات اقدس اله از سه حال خارج نیست، یا عدم محض است، یا عدم مضاف است و یا وجود (هرچند ضعیف) است؛ فرض نخست محال است، زیرا عدم محض هم به حمل اولی و هم به حمل شایع شبیهت ندارد، تا ماسوی تلقی شود. فرض سوم نیز منجر به تناهی حق تعالی می‌گردد، چون یک چیز هر اندازه کوچک باشد دارای تشخص ویژه خود است؛ لذا همین اندازه کوچک باعث می‌گردد وجود خداوند فاقد او بوده و در نتیجه محدود و عدمش نامحدود باشد؛ اما فرض دوم صحیح است؛ بدین صورت گفته شود یک وجود هست و هر چه ماسوای فرض شود، معدوم به عدم مضاف به ذات حق است؛ بنابراین تعبیر ماسوی به تجلی بهترین توجیه برای ممکنات است.

اثبات نامتناهی بودن خداوند بدین معنا که خداوند متعال حقیقت مطلق است و در حیثیتی از حیثیات و جهتی از جهات، در طول و عرض او جای برای غیر نمی‌گذارد مستلزم این است که ما در مقام اثبات علاوه بر وحدت شخصی وجود، به نتایج و لوازمی دیگری چون بساطت، صرافت، نفی حد و ماهیت و جسمانیت، نفی برهان، شناخت ناپذیری، جلوه بودن ماسوی اله، عینیت ذات و صفات و امثال این‌ها، قائل شویم، کما این که از تمام این موارد به نحو اجمالی، عدم تناهی اثبات می‌شود. بنا بر تحلیل ذهنی، میان تمام این نتایج تلازم برقرار است، و از هر یک می‌توان استدلال نمود. اما در مقام ثبوت بین آن‌ها عینیت برقرار است و در نفس الامر بازگشت همه آن‌ها به یک چیز است؛ که همو اصیل است، علت است، موجود است، واجب است، اول و آخر است، ظاهر و باطن است، حق است، صرف، محض، بحت و واحد است.

نتیجه‌گیری

نامتناهی دارای معانی اصطلاحی متعددی است. آن چه به عنوان وصف ذاتی حق تعالی به کار می‌رود

نامتناهی شدی است، که باید آن را تفسیر خاصی نمود، زیرا نامتناهی شدی در فلسفه، موارد استعمال متعددی دارد که ازهم تفکیک نشده‌اند و تنها یکی از آن‌ها قابل اتصاف به خداوند متعال است. در این معنا خداوند اولاً به لحاظ شدت و قوت مرتبه وجود، در بالاترین و شریف‌ترین مرتبه به نحو نامتناهی قرار دارد، ثانیاً براساس وسعت وجودی به نحوی است که در طول و عرض وجود او، هیچ چیزی وجود ندارد و اگر موجودی جز او یافت شود، در واقع سمتی جز شأن و تجلی او ندارد؛ این معنا مبتنی بر آراء نهایی ملاصدرا است که در آن تشکیک در وجود به تشکیک در ظهورات و وحدت تشکیکی به وحدت شخصی وجود مبدل می‌شود. در این جا نامتناهی شدی که در آراء تعلیمی براساس وحدت تشکیکی مطرح بود، در معنای حقیقی خود به نامتناهی شدی خاص الخاصی مبدل می‌گردد؛ این معنا با وحدت شخصی وجود تلازم دارد لذا هم از ثمرات وحدت شخصی است و هم می‌تواند استوارترین دلیل بر اثبات آن باشد. مفاد عدم‌تناهی با مفاد وحدت شخصی یکسان است، بدین معنا که وجود منحصر در شخص واحدی است که نامتناهی است یعنی در طول و عرض او هیچ چیزی وجود ندارد و اگر موجودی جز وجود او یافت شود، جز شأن و تجلی او نخواهد بود.

ما برای اثبات عدم‌تناهی واجب تعالی، ادله هفت‌گانه بیان نمودیم که مهم‌ترین ثمره آن، اثبات وحدت شخصی وجود بود، هرچند لوازم دیگری نظیر اثبات علیت به معنای تشان، صرافت و بساطت، توحید، نفی ماهیت و... از آن به دست می‌آید. میان این نتایج و عدم‌تناهی و هر یک از موارد مذکور با موارد دیگر تلازم دوطرفه و چندطرفه برقرار است؛ یعنی هم می‌توان از این موارد به عنوان مبنا و دلیل بر عدم‌تناهی واجب، بهره‌برد و هم از جمله نتایج عدم‌تناهی در نظر گرفت، بدون این که تصور دور و مصادره صورت گیرد. تلازم مذکور نکته حائز اهمیت است که مفاد استدلال مرکب دوشروطی در منطق جدید هم می‌باشد است. علاوه بر مسئله تلازم، اگر بتوان نامتناهی را با براهین دیگری اثبات نمود که چنین کاری صورت گرفت - بالبداهه چنین لوازمی به دست می‌آید.

منابع

نهج البلاغه

آشتیانی، سیدجلال‌الدین، شرح مقدمه فیضری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰

آملی، سیدحیدر، جامع الاسرار و منبع الانوار به ضمیمه نقدالنقود، تصحیح هانری کرین و عثمان اسماعیل بحیی، تهران، علمی و فرهنگی، بی‌تا.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، الشفاء، تحقیق سعید زاید، ذوی القربی، قم، ۱۴۳۴ق.

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الالهیات من کتاب الشفاء، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، ۱۳۷۶.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات والتنبیها، شرح نصیرالدین الطوسی و قطب الدین الرازی، البلاغ، قم، ۱۴۳۵ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الهیات دانشنامه علانی، تصحیح محمد معین، دانشگاه بوعلی، همدان، ۱۳۸۳.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، الحدود، الهيئة المصرية، قاهره، ۱۹۸۹م.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، المباحثات، تحقیق محسن بیدارفر، بیدار، قم، ۱۳۷۱.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، النجاه من الغرق فی بحر الضلالات، تحقیق محمدتقی دانش پژوه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۹.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، التعليقات، تحقیق عبدالرحمن بدوی، الهيئة المصرية، قاهره، ۱۹۷۳م.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، برهان الشفا، تصحیح و مقدمه عبدالرحمن بدوی، دارالنهضة العربية، قاهره، ۱۹۶۶م.
- ارسطو، طبیعیات، ترجمه مهدی فرشاد، دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۷۵.
- الأشعری، ابوالحسن، مقالات الإسلامیین واختلاف المصلئین، تحقیق محمد عبدالحمید، النهضة المصرية، قاهره، ۱۹۵۰م.
- بریه، امیل، تاریخ فلسفه (در دوره یونانی)، ترجمه علی مراد داودی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۲.
- جوادی آملی، عبدالله، ریح مختوم، اسراء، قم، ۱۳۹۳.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، اسراء، تهران، ۱۳۸۷.
- جوادی آملی، عبدالله، علی بن موسی الرضا و الفلسفة الإلهیة، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۴۰۴ق.
- راس، ویلیام دیوید، ارسطو، ترجمه مهدی قوام صفری، فکر روز، تهران، ۱۳۷۷.
- فخررازی، محمد بن عمر، المباحث المشرفیة فی علم الالهیات والطبیعیات، بیدار، قم، ۱۴۱۱ق.
- فخررازی، محمد بن عمر، المطالب العالیة من العلم الإلهیة، دارالکتب العربیة، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- زنوزی، علی بن عبدالله، بدایع الحکم، علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۶.
- سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، تصحیح و مقدمه هانری کربن و دیگران، مؤسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵.
- سبزواری، هادی بن مهدی، غرر الفوائد، تعلیقه هیدجی_آملی، به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزدتسو، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۹.
- سبزواری، هادی بن مهدی، شرح منظومه حکمت، تحقیق محسن بیدارفر، بیدار، قم، ۱۳۹۰.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، نهاية الاقدام فی علم الکلام، تصحیح آلفرد گیوم، بی جا، بی تا.

شهرزوری، شمس‌الدین، شرح حکمة الاشراق، تحقیق حسین ضیائی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۲.

شهرزوری، شمس‌الدین، رسائل الشجرة الإلهية في علوم الحقائق الربانية، مقدمه وتصحيح نجفقلی حبیبی، انجمن حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۳.

صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، دار الأحياء التراث العربی، ۱۹۸۱ م صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، تعلیقه بر الهیات شفاء بیدار، قم، بی‌تا.

صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیة فی مناهج السلوکیة، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، مرکز الجامعی للنشر، مشهد، ۱۳۶۰.

صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، العرشية، تصحیح غلام حسین آهنی، مولى، تهران، ۱۳۶۱.

صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، المشاعر، به اهتمام هانزی کرین، طهوری، تهران، ۱۳۴۲.

صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، المظاهر الالهية فی اسرار العلوم الکمالیة، مقدمه وتصحیح سیدمحمد خامنه‌ای، بنیاد حکمت صدرا، تهران، ۱۳۷۸.

طوسی، نصیرالدین، اساس الاقتباس، تصحیح مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۱.

طوسی، نصیرالدین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی شهید مرتضی مطهری، صدرا، تهران، ۱۳۹۰.

علامه حلّی، نهاية المرام فی علم الکلام، تحقیق فاضل عرفان، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، ۱۴۱۹ ق.

عبودیت، عبدالرسول، درآمدی به نظام حکمت صدرا، سمت، تهران، ۱۳۸۶.

غزالی، ابوحامد، مجموعه رسائل، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ ق.

قمشه‌ای، محمدرضا، تعلیقه بر تمهید القواعد، مقدمه وتصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، انجمن حکمت و فلسفه، تهران، ۱۳۵۵.

میرداماد، محمدباقر، القبسات، به اهتمام مهدی محقق و دیگران، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۷.

میرداماد، محمدباقر، مجموعه مصنفات، به اهتمام عبدالله نورانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.

مصاحب، غلامحسین، آنالیز ریاضی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵.

نبوی، لطف‌الله، مبانی منطق و روش‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۸۹.

ورنر، شارل، حکمت یونان، ترجمه بزرگ نادرزاده، زوار، تهران، بی‌تا.

هاپوود جینز، جیمز، فیزیک و فلسفه، ترجمه علیقلی بیانی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸.

Hrbacek, Karel, Jech, Thomas, *Introduction to set theory*, 3rd ed. rev. and expanded, Switzerland, Marcel Dekker, Inc. 1999.

Martin.B.R, Shaw. G, *Particle Physics*, published by Jhon Wiley and Sons, 3rd ed, West

Sussex, 2008.

مقالات

- جعفریان، گرجیان، جواد، محمدمهدی، «بررسی مفهوم نامتناهی در کلام و فلسفه اسلامی و اطلاق آن بر خداوند»، حکمت اسراء، شماره ۱، پیاپی ۱۹، بهار ۱۳۹۳، صص ۳۴-۵.
- ملایری، منصوره نوری، موسی، امیرحسین، «بررسی و تحلیل عدم تنهایی خداوند متعال به عنوان اصلی ترین برهان بر اثبات وحدت شخصی»، قیسات، دوره ۱۹، شماره ۷۳، پاییز ۱۳۹۳، صص ۱۶۶-۱۶۷.

